


بررسی نقش حضرت عیسیؑ در آموزه‌های اصلی مسیحیت

ابراهیم بهادیوند چگینی / دکتری ادیان و عرفان مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینیؑ

ebrahim.1414@yahoo.com

hasani@iki.ac.ir

 orcid.org/0000-0003-4028-9745

سیدعلی حسنی / دانشیار گروه ادیان مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینیؑ

دریافت: ۱۴۰۲/۰۱/۱۱ - پذیرش: ۱۴۰۲/۰۵/۱۶

چکیده

اصول کلی عقاید هر دین و آیینی، از تعالیم مؤسس آن خطمشی می‌گیرد و پیروان آن به‌نوعی ادامه‌دهنده راه رهبر خود هستند. جایگاه آورنده یک دین، همواره در طول تاریخ به‌صورت برجسته در پیشبرد اهداف آن نمایان بوده است. مسیحیت نیز - چنان‌که از نامش پیداست - محوریت آن با عیسی مسیحؑ است و طبیعی می‌نماید که باید آموزه‌ها و دگماهای اصلی مسیحیت، براساس سخنان و رفتارهای حضرت عیسیؑ شکل گرفته باشد. اگر ثابت شود که چنین معتقدات و باورهای بنیادینی در یک دین، ریشه در معارف و اعتقادات بنیان‌گذار آن ندارد، می‌تواند در اصل مشروعیت آن خدشه‌ای جدی وارد کند. نقش حضرت عیسیؑ در آموزه‌های اصلی مسیحیت را می‌توان از عهد جدید استخراج کرد. این مقاله به‌روش توصیفی - تحلیلی و با محور قرار دادن نوشته‌های عهد جدید درصدد پاسخ‌گویی به نقش حضرت عیسیؑ در شکل‌گیری آموزه‌ها و دگماهای اصلی مسیحی است. نتایج حاصله حکایت از آن دارد که حضرت عیسیؑ در مهم‌ترین این اصول، از جمله اصل «تثلیث»، «لوهیت عیسی»، «گناه نخستین»، «فیض» و «فدا» نقشی نداشته است؛ بلکه تعالیم او از این امور تهی است.

کلیدواژه‌ها: نقش حضرت عیسیؑ، عقاید مسیحیت، آموزه‌های اصلی، تعالیم، عهد جدید.

بدیهی است که نقش و تأثیر مؤسس یک دین الهی می‌بایست در آموزه‌های اصلی‌ای که در آن دین بیان شده‌اند، به‌روشنی نمایان باشد؛ به‌گونه‌ای که با مطالعه متن مقدس آن، تأثیر عقاید او به‌آسانی قابل درک و لمس باشد. بنابراین، آموزه‌هایی که بنیان‌گذار یک دین آورده است، شاکله اصلی دین را تشکیل می‌دهد. یکی از معیارهای انحراف یک جریان یا دین از اهداف اولیه آن، مطابقت یا عدم مطابقت اندیشه‌های اصلی آن جریان یا دین با اهداف و تفکرات اصلی بنیان‌گذاران و رهبران اولی و اصلی آن است. مسیحیت نیز به‌عنوان یک دین، از این قضیه مستثنا نیست؛ چراکه ادعا می‌شود مسیحیت دینی است که بر پایهٔ تعالیم عیسی مسیح ﷺ پایه‌ریزی شده است (شارمه، ۱۳۸۵، ص ۷۳). در *دایرةالمعارف ادیان جهان* نیز مسیحیت این‌گونه تعریف شده است: مسیحیت دینی است که متمرکز است بر اعتقادات عیسی به‌عنوان پسر خدا (الوود، ۲۰۰۸، ص ۸۴).

با توجه به این ادعا که مسیحیت براساس تعالیم حضرت عیسی ﷺ بنا شده است، برای مشخص شدن اینکه آیا مسیحیت با اهداف و آموزه‌های اصلی پایه‌گذار و شخصیت محوری‌اش مطابقت دارد یا نه، باید به‌سراغ حضرت عیسی ﷺ و تعالیم او رفت. از آنجایی که معمولاً اندیشه‌ها و تعالیم او در عهد جدید بیان شده است و کمتر می‌توان به سخنان او در دیگر نوشته‌ها دست یافت و از سوی دیگر عهد جدید مورد پذیرش همهٔ مسیحیان است، از این‌رو پاسخ به سؤال اصلی این تحقیق را در عهد جدید سراغ می‌گیریم.

بدین ترتیب، روش گردآوری اطلاعات در تحقیق پیش رو، توصیفی - تحلیلی است و درصدد پاسخ به این پرسش هستیم که نقش حضرت عیسی ﷺ در آموزه‌های یادشده چیست؟

طبق تحقیقات نگارندگان، تاکنون منبع یا نوشتاری که مشخصاً به موضوع مورد بحث پرداخته باشد، یافت نشده است. هرچند در کتب مختلف چنین مسائلی به‌طور ضمنی بررسی شده، اما مشخصاً و در قالب یک پژوهش و تحقیق، این مسئله مورد بررسی قرار نگرفته است. از جمله کتبی که به یکی از مسائل این پژوهش (الوهیت) پرداخته، می‌توان کتاب *الوهیت در مسیحیت، بررسی تحلیلی و انتقادی*، نوشتهٔ امیر خواص را نام برد. تفاوت این کتاب با نوشتار پیش رو، همان‌گونه که از نام آن پیداست، این است که تنها به مسئلهٔ الوهیت پرداخته؛ درحالی‌که تحقیق حاضر به مهم‌ترین آموزه‌های اصلی و اساسی مسیحیت می‌پردازد.

کتاب دیگری که مقداری به موضوع یادشده پرداخته، کتاب *پسر خدا در عهدین و قرآن*، نوشتهٔ عبدالرحیم سلیمانی اردستانی است. در این کتاب فقط عنوان «پسر خدا» از زوایای مختلف در عهدین مورد بررسی قرار گرفته است. بنابراین، تفاوت آن با تحقیق حاضر این است که اولاً تنها به جنبهٔ الوهیت حضرت عیسی ﷺ پرداخته و ثانیاً رویکرد آن پرداختن به نقش حضرت عیسی ﷺ در آموزه‌های اصلی مسیحیت نیست؛ بلکه درصدد تشریح و تبیین عنوان «پسر خدا» بوده است.

دیگر کتابی که در این زمینه می‌توان نام برد، کتاب *افسانه‌های یکتاپرستی در آیین کلیسا*، نوشتهٔ محمد طاهر تمیر است. این کتاب به تطبیق عقاید بت‌پرستان با آنچه عهد جدید و کلیسا دربارهٔ تثلیث و حضرت عیسی ﷺ اعتقاد دارد، پرداخته است. بدین ترتیب، تفاوت مقالهٔ پیش رو با کتاب یادشده در این است که مؤلف آن درصدد بیان

ریشه‌های بت‌پرستانه عقاید و آموزه‌های مسیحیان درباره حضرت عیسیؑ، از جمله مسئله «فدا»، «تجسد» و «تثلیث» می‌باشد؛ در حالی که این مقاله به نقش حضرت عیسیؑ در آموزه‌های اصلی عقاید مسیحیان می‌پردازد؛ از همین رو ریشه‌های بت‌پرستانه این آموزه‌ها مسئله این نوشتار نیست.

در راستای اهداف این پژوهش، ابتدا اهداف کلی رسالت حضرت عیسیؑ را بررسی خواهیم کرد تا مشخص شود در تعالیم آن حضرت، آیا خبری از اصول کلی عقاید مسیحیت هست یا نه؛ و سپس در بخش دوم تحقیق به بررسی آموزه‌های اصلی مسیحیت کنونی از منظر حضرت عیسیؑ خواهیم پرداخت تا در نهایت روشن شود که آیا حضرت عیسیؑ در این امور نقش اساسی داشته است یا نه.

۱. اهداف کلی رسالت حضرت عیسیؑ در عهد جدید

با بررسی عهد جدید درمی‌یابیم که حضرت عیسیؑ، همانند انبیای پیش از خود، از جانب خدا دارای رسالتی بوده و در رسالت خود به صورت کلی اهدافی را مدنظر داشته است. در ادامه، مهم‌ترین این اهداف مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۱-۱. بشارت به آمدن ملکوت خدا

شاید مهم‌ترین هدف رسالت حضرت عیسیؑ مژده به ملکوت خدا باشد. در هر چهار انجیل، حضرت عیسیؑ در ابتدا از نزدیک بودن ملکوت آسمان (متی ۳:۶؛ مرقس ۱:۱۵ و لوقا ۴:۴۳) و سپس از تحقق آن (لوقا ۱۷:۲۰-۲۱ و یوحنا ۳:۳) سخن به میان آورده است.

حضرت عیسیؑ به ملکوت خدا بشارت می‌داد و موعظه می‌کرد و می‌گفت: «وقت تمام شد و ملکوت خدا نزدیک است؛ پس توبه کنید و به انجیل ایمان بیاورید» (مرقس ۱:۱۴-۱۵). در این فقره، حضرت عیسیؑ به نوعی بیان می‌کند که «انجیل» و بشارت من، همان فرارسیدن ملکوت خداست؛ و اینکه رسالت او منتج به فرارسیدن ملکوت خداوند خواهد شد. از همین رو همفرضی کارپنتر، که سعی کرده است بی‌طرفانه و واقع‌بینانه حضرت عیسیؑ را مورد مطالعه قرار دهد، معتقد است که اساس تعالیم حضرت عیسیؑ در انجیل، بشارت به آمدن و نزدیک بودن «ملکوت خدا» است؛ بیشتر تمثیلات وی نیز به بحث ملکوت خدا معطوف می‌شود؛ اما کلیسا از زمان پولس به بعد، به خطر تأکید بیش از اندازه بر عنصر «پایان جهان» یا همان فرارسیدن ملکوت خدا در پیام و تعالیم عیسیؑ پی برد. بنابراین توجه مردم را از این امر خطیر، که برخلاف پیشگویی‌های عیسیؑ محقق نشده بود، منحرف کرد و تمام توجهات را معطوف به اهمیت شخصیت خود عیسیؑ کرد (کارپنتر، ۱۳۷۴، ص ۶۴).

بدین ترتیب می‌توان گفت که چکیده پیام حضرت عیسیؑ در این زمینه، دعوت فوری به توبه و فراخوانی بندگان برای برآورده ساختن جمیع خواسته‌های خداوند بود. پیام او فوری بود؛ چون حضرت عیسیؑ ایمان داشت که ملکوت سراسر معجزه‌آسا و ادراک‌ناپذیر خداوند هر لحظه ممکن است فرابرسد. بنابراین می‌توانیم بگوییم که پیام و بشارت حضرت عیسیؑ ملکوت خدا بود؛ البته از طریق و مسیر توبه و بندگی خدا، نه صرف ایمان بدون عمل.

۱-۲. تکمیل تورات

عیسی علیه السلام تعالیم پیغمبران سلف را منسوخ نکرد؛ بلکه آنها را به جای آورد و تکمیل کرد (مک‌الوی میلر ، ۱۳۸۲، ص ۲۹). حضرت عیسی علیه السلام رسالت خود را تکمیل شریعت یهود می‌دانست و در موعظه روی کوه اعلام کرد که برای تکمیل احکام تورات آمده است، نه الغای آن:

گمان مبرید که آمده‌ام تا تورات یا صحف انبیا را باطل سازم. نیامده‌ام تا باطل نمایم؛ بلکه تا تمام کنم؛ زیرا هر آینه به شما می‌گویم تا آسمان و زمین زایل نشود، همزه‌ای یا نقطه‌ای از تورات هرگز زایل نخواهد شد، تا همه واقع شود؛ پس هر که یکی از این احکام کوچک‌ترین را بشکند و به مردم چنین تعلیم دهد، در ملکوت آسمان کمترین شمرده شود؛ اما هر که به عمل آورد و تعلیم نماید، او در ملکوت آسمان بزرگ خوانده خواهد شد... (متی ۵: ۱۷-۱۹).

در همین باب (متی ۵: ۲۷-۴۴) نیز حضرت عیسی علیه السلام درصدد تکمیل احکام تورات برمی‌آید و چند حکم جدید را در این راستا مطرح می‌کند. در باب ششم انجیل متی (۶: ۱-۱۸) نیز وضع بر همین منوال است و حضرت عیسی علیه السلام به عباداتی چون نماز و روزه امر می‌کند؛ البته توصیه می‌کند که عبادات باید خالصانه و بدون ریا انجام شوند.

بنابراین حضرت عیسی علیه السلام نه تنها مدعی است که به تمام جزئیات تورات عمل خواهد کرد، بلکه طبق آنچه بیان شد، آن را تکمیل هم کرده است و این تکمیل کردن در برخی احکام، از شریعت یهود نیز به ظاهر سخت‌گیرانه‌تر بوده است؛ مانند اینکه حضرت فرمود: «شنیده‌ای که به اولین گفته شده است قتل مکن و هر که قتل کند، سزاوار حکم شود؛ لیکن من به شما می‌گویم: هر که به برادر خود بی‌سبب شتم گیرد، مستوجب حکم باشد و هر که احمق گوید، مستوجب آتش جهنم بود...» (متی ۵: ۲۱-۲۲).

پس حضرت عیسی علیه السلام درصدد نبود که احکام جدیدی در برابر تورات بیاورد؛ بلکه مردم را به این امر تشویق می‌کرد که به «شریعت» معنا و مفهومی تازه دهند و دریابند که خداوند بیش از احکام مشخصی که در تورات و سنت یهودی گفته شده است، انتظار دارد (کارپنتر، ۱۳۷۴، ص ۹۴).

در برخی از تفاسیر مسیحی نیز به تأکید حضرت عیسی علیه السلام بر مقوله شریعت به این صورت اشاره شده است: هنگامی که عیسی علیه السلام درباره راه جدیدی برای درک شریعت خدا صحبت می‌کرد، در واقع می‌کوشید که مردم را به هدف اصلی شریعت بازگرداند؛ لذا او برخلاف شریعت سخن نگفت؛ بلکه به درک نادرست و سوءاستفاده‌هایی که از آن شده است، نقد داشت (میدیا، ۱۹۹۵، ص ۲۴).

در اینجا نقل سخنی از الهی‌دان معروف مسیحی، *توماس آکویناس*، درباره عمل حضرت عیسی علیه السلام به شریعت می‌تواند مؤید مطالب یادشده باشد:

مسیح دستورهای شریعت قدیم را در عمل و در تعلیم اجرا می‌کرد. در عمل، زیرا او خواهان ختنه و اجرای سایر مقررات فقهی الزام‌آور عصر خود بود...؛ در تعلیم، وی دستورهای شریعت را به سه شیوه اجرا کرد: نخست با توضیح معنای واقعی شریعت؛ که این امر در مورد قتل و زنا، که کاتبان و فریسیان حرمت آنها را به عمل بیرونی منحصر می‌کردند، آشکار است؛ و بدین شیوه، خداوند ما با نشان دادن اینکه آن حرمت شامل گناهان درونی نیز می‌شود، شریعت را اجرا کرد؛ دوم اینکه خداوند ما با بیان مطمئن‌ترین راه عمل به مقررات شریعت قدیم،

دستورهای شریعت قدیم را اجرا کرد؛ بدین شیوه، شریعت قدیم سوگندشکنی را تحریم کرد و برای اطمینان بیشتر در پرهیز از این گناه، باید از هر سوگندی جز در موارد ضروری خودداری کرد؛ سوم اینکه خداوند با افزودن برخی اندرزهای تکمیلی، دستورهای شریعت را اجرا کرد و این آشکارا در انجیل متی (۲۱:۱۹) دیده می‌شود که خداوند ما به شخصی که مدعی بود همه دستورهای شریعت قدیم را نگه داشته است، گفت: «اگر بخواهی کامل شوی، رفته، مایملک خود را بفروش و به فقرا بده، که در آسمان گنجی خواهی داشت و آمده، مرا متابعت نما» (اکیوناس، ۲۰۱۴، مسئله ۱۰۷، ۴/۱، مقاله دوم).

مؤید دیگر می‌تواند دیدگاه شاگردان و جامعه نخستین مسیحی در این زمینه باشد: زیرا حواریون بشارت عیسی ﷺ را منحصر در قوم یهود و نجات آنها می‌دانستند. نخستین اعضای نهضت عیسی ﷺ به‌طور طبیعی خود را پیش از هر چیز یهودی می‌دانستند و احکام دین یهود، از جمله عبادت معبد را همان‌گونه که در تورات آمده بود، انجام می‌دادند. از این رو در این زمان، «نهضت عیسی» را به‌درستی می‌شد نخله‌ای از یهودیت به‌شمار آورد (ویلسون، ۱۳۹۴، ص ۳۱).

شاهد این مطلب، شورایی است معروف به «شورای اورشلیم» که برای تعیین تکلیف مسئله مشکل «ختنه غیریهودیانی» که به مسیحیت روی می‌آوردند، تشکیل شد. در این شورا، پولس و پطرس بر این باور بودند که چنین امری لازم نیست؛ اما برخی از مسیحیان یهودی محافظه‌کار فریسی‌الاصل معتقد بودند که چنین شرطی لازم است. درنهایت رهبر کلیسای اورشلیم، یعنی یعقوب، به مصالحه حکم کرد؛ به این صورت که ختنه برای غیریهودیان لازم نیست؛ اما دست‌کم باید قوانین طهارت شریعت یهود را رعایت کنند. در باب پانزدهم «اعمال رسولان» به‌صورت مفصل به این شورا اشاره شده است (اعمال رسولان، ۱۵: ۱-۲۱).

۳-۱. تعلیم آموزه‌های اخلاقی

یکی از مهم‌ترین اصول تعالیم حضرت عیسی ﷺ، تعلیم آموزه‌ها و مواظب اخلاقی بود، که مصداق بارز آن «محبت» است. یکی از عباراتی که نهایت اهتمام حضرت عیسی ﷺ به محبت کردن به انسان‌ها را نشان می‌دهد و کمال انسان را در گرو محبت به دیگران می‌داند، این عبارت است:

شنیده‌اید که گفته شده است، «چشمی به چشمی و دندانی به دندانی»؛ لیکن من به شما می‌گویم: با شریک مقاومت مکنید؛ بلکه هر که بر رخساره‌ی راست تو تپانچه زند، دیگری را نیز به‌سوی او برگردان؛ و اگر کسی خواهد با تو دعوا کند و قبای تو را بگیرد، عباي خود را نیز بدو واگذار؛ و هرگاه کسی تو را برای یک میل مجبور سازد، دو میل همراه او برو؛ هر کسی از تو سؤال کند، بدو ببخش و از کسی که قرض از تو خواهد، روی خود را مگردان. شنیده‌اید که گفته شده است: «همسایه خود را محبت نما و با دشمن خود عداوت کن»؛ اما من به شما می‌گویم که دشمنان خود را محبت نمایید و برای لعن‌کنندگان خود برکت بطلبید و به آنانی که از شما نفرت کنند، احسان کنید و به هر که به شما فحش دهد و جفا رساند، دعای خیر کنید، تا پدر خود را که در آسمان است، پسران شوید؛ زیرا که آفتاب خود را بر بدان و نیکان طالع می‌سازد و باران بر عادلان و ظالمان می‌باراند؛ زیرا هرگاه آنانی که محبت نمایند که شما را محبت می‌نمایند، چه اجر دارید؟ آیا باجگیران چنین نمی‌کنند؟ و هرگاه برادران خود را فقط سلام گویند، چه فضیلت دارید؟ آیا باجگیران چنین نمی‌کنند؟ پس شما کامل باشید، چنان که پدر شما که در آسمان است، کامل است (متی ۳۸: ۴۷).

حضرت عیسیٰ ﷺ در پایان موعظهٔ روی کوه، خلاصهٔ تورات و گفته‌های انبیا را در یک اصل اساسی اخلاقی خلاصه می‌کند: «آنچه خواهید که مردم با شما کنند، شما نیز به ایشان همچنان کنید؛ زیرا این است تورات و صحف انبیا» (متی ۷:۱۲). این سخن نشان می‌دهد که آن حضرت تا چه حد به امور اخلاقی اهتمام داشته است. بدین ترتیب، حضرت عیسیٰ ﷺ در موارد زیادی در جای‌جای اناجیل به امور مختلف اخلاقی، مانند محبت به خدا و انسان‌ها (متی ۲۲:۳۵-۴۰ و مرقس ۱۲:۲۸-۳۱)، عفو و بخشش (مرقس ۱۱:۲۵؛ متی ۱۸:۲۱-۲۲؛ لوقا ۱۷:۳-۴) و... سفارش می‌کردند.

نکته‌ای که باید در مورد برجستگی تعلیم اخلاقی حضرت عیسیٰ ﷺ خاطر نشان کنیم، این است که چرا فرامین او در همان نظر اول با مقتضیات متعارف جامعهٔ بشری ناسازگار جلوه می‌کند. برای مثال، فقراتی که ذکر شد، مانند اینکه به دشمن خودت محبت کن و اگر کسی به صورت تو سیلی زد، آن طرف صورت را نیز در اختیار او قرار بده و... نشان از آن دارد که با این‌گونه احکام نمی‌توان یک زندگی عادی و متعارف داشت؛ اما گویی از دید حضرت عیسیٰ ﷺ زندگی نیز همانند «زمان» به آخر رسیده بود؛ از این رو «نظام اخلاقی دورهٔ آخرالزمان» از نظر او نیز شبیه «نظام اخلاقی دورهٔ ملکوت» بوده است. هر چند صحیح است که اناجیل احکام اخلاقی مربوط به زندگی متعارف را از زبان حضرت عیسیٰ ﷺ نیز بیان کرده‌اند، اما اگر با یک نگاه کلی بنگریم، به‌طور کلی همهٔ این احکام به‌نوعی به «شریعت ملکوت» و «شریعت محبت» مربوط می‌شوند (گنئیبر، ۱۳۹۶، ج ۲، ص ۷۴۸).

با توجه به مطالبی که ذکر شد، می‌توان اصول کلی تعلیم حضرت عیسیٰ ﷺ را «بشارت به آمدن ملکوت خدا»، «تکمیل تورات و شریعت یهود»، «محبت» و بسط و گسترش امور اخلاقی دانست.

در این بخش نتیجه آن شد که در اهداف کلی حضرت عیسیٰ ﷺ و آنچه حضرت عیسیٰ ﷺ برای رسالت خود ترسیم نموده بود، آموزه‌های اصلی مسیحیت جایگاهی نداشته است. از این رو در ادامه به این مسئله پرداخته خواهد شد که آیا حضرت عیسیٰ ﷺ در این امور نقشی داشته است یا نه؛ تا در نهایت میزان نقش حضرت عیسیٰ ﷺ در به‌وجود آمدن آموزه‌های یادشده تبیین و روشن شود.

۲. نقش حضرت عیسیٰ ﷺ در آموزه‌های اصلی مسیحیت

در این بخش مهم‌ترین آموزه‌های اصلی مسیحیت، یعنی «لوهیت»، «تثلیث»، «فدا»، «فیض» و «گناه نخستین» از منظر حضرت عیسیٰ ﷺ مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۲-۱. عیسیٰ ﷺ و الوهیت

شاید مهم‌ترین و خطیرترین اصل از اصول عقاید مسیحیت، «الوهیت» حضرت عیسیٰ ﷺ از نظر مسیحیان باشد که مسئله‌ای بسیار پیچیده و به‌گفتهٔ مسیحیان، رازگونه است؛ بنابراین یکی از بهترین راه‌ها برای دستیابی به کلید معمای این راز، بررسی سخنان حضرت عیسیٰ ﷺ دربارهٔ الوهیت خویش است. حضرت عیسیٰ ﷺ در اناجیل به مسئلهٔ «توحید» اشارات بسیاری داشته‌اند که همگی بر نگاه توحیدی آن حضرت و عدم اعتقاد وی به «الوهیت» خویش دلالت دارند. در ادامه به بررسی این موارد می‌پردازیم.

حضرت عیسیٰ ﷺ در پاسخ به کسی که وی را «استاد نیکو» خطاب کرد، گفت: «از چه سبب مرا نیکو گفتی؟ و حال آنکه کسی نیکو نیست، جز خدا فقط» (متی ۱۹: ۱۷). بنابراین در زندگانی حضرت عیسیٰ ﷺ یک اصل وجود داشت که سرپای وجود او را معطوف به خود کرده و روح تمام کلمات او را دربر گرفته بود و آن «خداوند» بود که آن حضرت خویشتن را به کلی تسلیم حضور و مشیت او کرده بود (بی‌ناس، ۱۳۸۱، ص ۵۹۷).

همچنین آن حضرت تأکید می‌کند که شرط دخول در ملکوت خدا، مطیع بودن در برابر اوامر و اراده خداوند است و سرسپرده مسیح بودن در این امر موضوعیت ندارد:

نه هر که مرا «خداوند، خداوند» گوید، داخل ملکوت آسمان گردد؛ بلکه آنکه اراده پدر مرا که در آسمان است، به جا آورد. بسا در آن روز مرا خواهند گفت: «خداوند! خداوند! آیا به نام تو نبوت نمودیم و به اسم تو دیوها را اخراج نکردیم و به نام تو معجزات بسیار ظاهر نساختمیم؟» آن گاه به ایشان صریح خواهیم گفت که «هرگز شما را نشناختم! ای بدکاران از من دور شوید!» (متی ۲۱: ۲۳).

همان گونه که از فقرات ذکر شده پیداست، در تعالیم او محوریت با خدا و نگاه توحیدی است؛ حتی در فقره اخیر، کسانی را که توجهشان فقط معطوف به عیسیٰ ﷺ است و به اراده خداوند متعال بی‌توجهاند، «بدکار» می‌نامد و آنها را از خود نمی‌داند و در واقع می‌خواهد بگوید که راه بهره‌مندی از ملکوت خدا، اطاعت از خود خداست.

در ماجرای دیگر، یکی از فریسیان برای امتحان کردن حضرت عیسیٰ ﷺ، از وی سؤال کرد: «ای استاد! کدام حکم در شریعت بزرگ‌تر است؟» حضرت پاسخ داد: «اینکه خداوند خدای خود را به همه دل و تمامی نفس و تمامی فکر خود محبت نما». این است حکم اول و اعظم (متی ۲۲: ۳۴-۳۸؛ مرقس ۱۲: ۲۸-۳۰). در انجیل مرقس این مطلب نیز آمده است که حضرت در جواب می‌گوید: «اول همه احکام این است که بشنو ای اسرائیل! خداوند خدای ما خداوند واحد است» (مرقس ۱۲: ۲۹). در ادامه، یکی از کاتبان به حضرت عیسیٰ ﷺ می‌گوید: «آفرین ای استاد! نیکو گفتی؛ زیرا خدا واحد است و سوای او دیگری نیست و او را به تمامی دل و تمامی فهم و تمامی نفس و تمامی قوت محبت نمودن و همسایه خود را محبت نمودن، از همه قربانی‌های سوختنی و هدایا افضل است. چون عیسی بدید که عاقلانه جواب داد، به وی گفت: از ملکوت خدا دور نیستی» (مرقس ۱۲: ۳۲-۳۴).

در فقرات یادشده، آن فقیه فریسی درباره بزرگ‌ترین حکم شریعت حضرت موسیٰ ﷺ سؤال می‌کند و حضرت عیسیٰ ﷺ که خود یک یهودی است نیز متقابلاً بنا بر همان فرض، پاسخ او را می‌دهد و نمی‌گوید که مثلاً من شریعتی جدید و متفاوت آورده‌ام و احکام خدای این شریعت جدید با احکام خدای شریعت حضرت موسیٰ ﷺ متفاوت است و در این توحید جدید، خود من نیز مقام خدایی دارم؛ بلکه همان دیدگاهی را که یهودیان درباره توحید دارند، بیان می‌کند که شاهد آن استناد به فقراتی از سفر لاویان (لاویان ۱۸: ۱۹) و سفر تثبیه، یعنی آیات توحید یهودیان، معروف به «شِمَع» (تثبیه ۴-۵)، است که در نمازهای صبح و عصر پیش از عمیدان آن را می‌خوانند (المسیری، ۱۳۸۳، ج ۵، ص ۲۴۷) و از آن به‌عنوان نماد اقرار به توحید استفاده می‌کنند. در نتیجه حضرت عیسیٰ ﷺ به‌نوعی تأکید می‌کند که من نیز در مسئله توحید با شما هم‌نظر هستم.

در جریان آزمایش چهل‌روزه حضرت عیسیؑ پس از تعمید، شیطان به وی گفت: اگر به من سجده کنی، همه ممالک جهان را به تو می‌بخشم. حضرت در پاسخ گفت: «دور شو ای شیطان! زیرا مکتوب است که خداوند خدای خود را سجده کن و او را فقط عبادت نما» (متی ۴: ۸-۱۰). در این عبارت نیز حضرت عیسیؑ به صراحت بیان می‌کند که بنده خداست؛ که اگر جز این بود، باید می‌گفت: من خودم دارای الوهیتم و مرا نیازی به سجده و عبادت نیست.

در جریانی دیگر، مادر دو پسر زیدی از حضرت عیسیؑ درخواست می‌کند که پسران من در ملکوت در سمت راست و چپ تو بنشینند. حضرت در جواب فرمودند: نشستن در سمت راست و چپ من در حوزه اختیارات من نیست و من در این زمینه نمی‌توانم برای شما کاری انجام دهم؛ بلکه این امر فقط در دست خداست و اوست که باید مشخص کند چه کسی می‌تواند در سمت راست و چپ من در ملکوت خدا بنشیند (متی ۲۰: ۲۰-۲۳). بدین ترتیب، بازم حضرت عیسیؑ به صراحت عدم استقلال خود در برابر خداوند را بیان می‌کند؛ درحالی‌که اگر خود را خداوند و دارای الوهیت می‌دانست، باید در جواب می‌گفت که خودم (استقلالاً) فرزندان تو را در نزد خود می‌پذیرم یا نمی‌پذیرم.

حضرت عیسیؑ به مردم می‌گفت که استاد و آقا و پیشوای شما تنها یک نفر است؛ یعنی «مسیح»؛ و شما حق ندارید هیچ کس را بر روی زمین خدای خود بخوانید؛ چراکه خدای شما یکی است که در آسمان است (متی ۲۳: ۸-۹). بدین ترتیب، اولاً حضرت عیسیؑ فقط «مسیح» را استاد، آقا و رهبر و راهنمای دیگران می‌داند و ثانیاً می‌فرماید که هیچ کس بر روی زمین خدا نیست؛ بلکه خدا یکی است و آن هم در آسمان؛ یعنی هیچ‌گاه بر روی زمین در پی خدا نباشید. مفهوم این سخن این است که برای هدایت انسان‌ها حضور افرادی مانند مسیح کافی است و در شأن خدا نیست که بر روی زمین نزول اجلال کند.

در تأیید فقرات قبلی، حضرت عیسیؑ در روزهای پایانی عمر خود خطاب به خداوند می‌گوید: «و حیات جاودانی این است که تو را خدای واحد حقیقی و عیسی مسیح را که فرستادی، بشناسند» (یوحنا ۱۷: ۳). حضرت عیسیؑ با صراحت تمام خطاب به خداوند می‌گوید: حیات جاودانی این است که تو را به‌عنوان «خدای واحد حقیقی» بشناسند. در اینجا باید به این قید «حقیقی» به‌دقت توجه شود؛ زیرا حضرت عیسیؑ معتقد است که حقیقتاً خدا واحد است. مؤید این سخن این است که در ادامه، پس از اینکه خدا را حقیقتاً واحد معرفی کرد، خود را نیز فرستاده او معرفی می‌کند، نه هم‌ذات و مساوی با خدا. بنابراین، این عبارت «خدای واحد حقیقی» در کنار این سخن حضرت که می‌گوید: «عیسی مسیح» را فرستادی»، معنایی جز این ندارد که یک خدای واحد حقیقی بیشتر نداریم و آن هم به‌قول عهد جدید، خدای پدر است و حضرت عیسیؑ نیز فرستاده و پیامبر خداوند متعال است. برداشتی تثلیثی از این مطلب، قطعاً با تناقض مواجه خواهد شد.

حضرت عیسیؑ هنگامی که در مورد بازگشت دوباره خود (روز ظهور موعود) سخن می‌گفت، اعتراف کرد که حتی او نیز از زمان بازگشت دوباره خود علم و خبر ندارد (مرقس ۱۳: ۳۲). بنابراین حضرت عیسیؑ با نفی علم مطلق داشتن درباره خود، صراحتاً اعتراف می‌کند که او به‌هیچ‌وجه الوهیت ندارد؛ چراکه لازمه الوهیت به‌معنای واقعی، برخورداری از علم مطلق است.

برخی از محققان نیز معتقدند: شکی نیست که عیسیٰ ﷺ خود را رسول الهی می‌دانست و یقین داشت که خداوند او را به پیامبری و برای ارشاد مردم برانگیخته است. از این رو وی دوازده تن را برگزید تا همواره با او باشند و با نهایت اطمینان و قدرت تعلیم می‌داد و وعظ می‌کرد و شفا می‌بخشید (بی‌ناس، ۱۳۸۱، ص ۵۹۶).

در جای دیگر از اناجیل، حضرت هنگامی که مصلوب شد، با لحنی اعتراض‌آمیز خداوند را خطاب می‌کند و می‌گوید: «الهی! الهی! مرا چرا ترک کردی» (متی ۲۷: ۴۶؛ مرقس ۱۵: ۳۴). شاید واضح‌ترین عبارت که بر نفی الوهیت حضرت عیسیٰ ﷺ دلالت می‌کند، همین فقره باشد؛ زیرا اگر آن حضرت برای خویش الوهیتی قائل بود، دیگر نباید با حالت التماس و معترضانة از خداوند درخواست کمک می‌کرد.

حضرت عیسیٰ ﷺ در فقره‌ای بسیار مهم اعتراف می‌کند که من نیز همانند مردم خدایی دارم که همان خدای مردم عادی است: «نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما می‌روم» (یوحنا ۲۰: ۱۲). در فقرات دیگری تقریباً به همین مضمون اعتراف می‌کند که خدای او همان خدای قوم یهود است (یوحنا ۸: ۵۳-۵۴).

مورد دیگر، در انجیل مرقس حضرت دربارهٔ جفا به پیامبران در وطن خویش می‌فرماید: «هیچ نبی در وطن خویش مقبول نباشد» (لوقا ۴: ۲۴). در این عبارت نیز حضرت عیسیٰ ﷺ به صراحت خود را نبی و پیامبر خدا معرفی می‌کند. بنابراین روشن است شخصی که پیامبر خداست، چگونه می‌تواند خدا باشد؛ درحالی که چنین ادعایی هم ندارد.

توماس میشل نیز می‌گوید: عیسیٰ ﷺ رسالت خود را تحقق پیشگویی اشعیا (اشعیا ۴۲: ۱-۹، ۴۹: ۷-۱۰، ۴۵: ۱۱-۱۳، ۴۵: ۱۵-۱۷، ۱۲) در باب بندهٔ امین خدا می‌دانست. از دیدگاه اناجیل نیز رنج‌ها و مرگ عیسیٰ ﷺ تحقق پیشگویی‌های اشعیا دربارهٔ رنج‌های بندهٔ خداست (میشل، ۱۳۷۷، ص ۷۱). بدین ترتیب، این مطلب نیز مؤید نظر ماست؛ چراکه بندهٔ خدا بودن در کتاب اشعیا به مفهومی جز شخصی که مخلوق خداست و باید اوامر و ارادهٔ خداوند را اطاعت کند، نمی‌تواند اشاره داشته باشد. بنابراین یکی از عباراتی که صریحاً موجب نقض الوهیت حضرت عیسیٰ ﷺ است، همین عنوان «بندهٔ خدا» است.

بنابراین، این باور برخی از الهی‌دانان مسیح درست است که گفته‌اند: در دوران زندگی خود حضرت عیسیٰ ﷺ، الوهیت او مطرح نبود و کسی او را خدا نمی‌دانست و خود او نیز چنین چیزی را بیان نکرد (ویور، ۱۳۸۱، ص ۷۷). از این رو نزاع‌های عقیدتی بر سر الوهیت حضرت عیسیٰ ﷺ تا سال ۳۲۵ م شاهی بر این مطلب است که این آموزه در تعالیم خود حضرت عیسیٰ ﷺ ریشه نداشته است (خواص، ۱۳۹۲، ص ۱۷۰).

۲-۲. عیسیٰ ﷺ و تثلیث

دیکشنری آکسفورد تثلیث را این‌گونه تعریف کرده است: «تثلیث یعنی یک خدا و یک جوهر در سه شخصیت: پدر و پسر و روح‌القدس» (دیکشنری آکسفورد، ذیل واژهٔ تثلیث، ۲۰۰۵). البته این سه شخص در عین یکی بودن، از یکدیگر متمایزند و به‌واسطهٔ ویژگی‌های شخصی‌شان از همدیگر تمییز داده می‌شوند (گروند، ۱۹۹۴، ص ۲۲۶).

طبق آنچه در بخش قبلی (عیسی و الوهیت) بیان شد، می‌توان دریافت که حضرت عیسیٰ ﷺ در اناجیل نه‌تنها هیچ‌گاه به تثلیث اشاره‌ای نکرده، بلکه بارها خداوند را خدای واحد و یکتا معرفی کرده است. بر این اساس، فقراتی که در بخش قبلی بیان شدند، همگی نقطهٔ مقابل تثلیث، یعنی توحید را به‌اثبات می‌رسانند. برای نمونه، هنگامی که حضرت عیسیٰ ﷺ می‌فرماید: «و

حیات جاودانی این است که تو را خدای واحد حقیقی و عیسی مسیح را که فرستادی، بشناسند» (یوحنا ۱۷: ۱-۳). از این کلام جز این نمی‌توان برداشت کرد که وی هرگز نگاه تثلیثی به مسئله توحید نداشته است؛ زیرا در این صورت، معنا ندارد که در یک عبارت، از طرفی بگوید که خدا حقیقتاً واحد است و عیسی مسیح فرستاده اوست، و از سوی دیگر معتقد به تثلیث باشد. در واقع چنین نتیجه‌ای از کلام حضرت عیسی علیه السلام جز تناقض معنای دیگری نمی‌تواند داشته باشد.

در ادامه فراز یادشده، حضرت عیسی علیه السلام قبل از مصلوب شدن تصریح می‌کند که رسالت توحیدی‌اش بر روی زمین را به‌اتمام رسانده است: «و حیات جاودانی این است که تو را خدای واحد حقیقی و عیسی مسیح علیه السلام را که فرستادی، بشناسند. من بر روی زمین تو را جلال دادم و کاری را که به من سپردی تا بکنم، به کمال رسانیدم» (یوحنا ۱۷: ۳-۴).

یکی از مؤیدات بسیار مهم که نشان از عدم اعتقاد حضرت عیسی علیه السلام به آموزه تثلیث دارد، این است که مسیحیان آموزه تثلیث را این‌گونه معنا می‌کنند که «پدر، پسر و روح‌القدس با هم برابرند و هیچ یک بر دیگری برتری ندارد؛ اما حضرت عیسی علیه السلام از طرفی صراحتاً بیان می‌کند که «کفر به من بخشیده می‌شود؛ اما کفر به روح‌القدس هرگز بخشیده نخواهد شد» (متی ۱۲: ۳۱-۳۲؛ مرقس ۳: ۲۸-۲۹؛ لوقا ۱۲: ۱۰) و از سوی دیگر خدا را بزرگ‌تر از خود معرفی می‌کند (یوحنا ۱۰: ۲۹؛ ۱۴: ۲۸). بنابراین، اولاً حضرت عیسی علیه السلام مقام خود را از روح‌القدس پایین‌تر می‌داند و خداوند را از خود بزرگ‌تر؛ ثانیاً با توجه به چنین اعتقادی از سوی حضرت عیسی علیه السلام، نه‌تنها وی به تثلیث اعتقادی ندارد، بلکه بنا بر نص صریح عهد جدید، به‌هیچ‌وجه قائل به تساوی خود با خداوند متعال و روح‌القدس نیست. بنابراین، اگر حضرت عیسی علیه السلام قائل به تثلیث بود، نباید خدا و روح‌القدس را بزرگ‌تر از خود معرفی می‌کرد. در واقع چنین اعتقادی نقطه مقابل اعتقاد رسمی مسیحیان درباره آموزه تثلیث است.

شاهد دیگر استدلال یادشده این است که الهی‌دانان مسیحی نیز معتقدند که واژه «تثلیث» هرگز در کتاب مقدس وارد نشده است و نخستین کاربرد شناخته‌شده آن در تاریخ مسیحیت، به *توفیل انطاکی* در سال ۱۸۰م بازمی‌گردد (میشل، ۱۳۷۷، ص ۷۳؛ تیسن، بی‌تا، ص ۸۷). بر این اساس، الهی‌دانان مسیحی معتقدند که گرچه در کتاب مقدس لفظ «تثلیث» به کار نرفته است، اما می‌توان حقیقت آن را از کتاب مقدس فهمید و استنباط کرد (خاچیکی، ۱۹۸۲، ص ۳۷). در نقد چنین سخنانی باید گفت: مگر می‌شود که در کتاب آسمانی یک دین به مهم‌ترین اصل الهیاتی، که مستقیماً با مسئله خداشناسی آن دین نیز مرتبط است، هیچ اشاره روشن و صریحی نشده باشد؟

بدین ترتیب، هنگامی که حضرت عیسی علیه السلام به صراحت خدا را واحد می‌داند، اگر برای خود نیز الوهیتی قائل بود، می‌بایست این اعتقاد خود را صریحاً بیان می‌کرد و مثلاً می‌گفت: «من نیز واقعاً پسر خدا و هم‌ذات و هم‌جوهر با او هستم و مراد من از خدای واحد، یک جوهر در سه شخص است»؛ درحالی‌که به‌هیچ‌وجه چنین مطالبی را در اناجیل از زبان حضرت عیسی علیه السلام نمی‌بینیم.

۲-۳. عیسی علیه السلام و مسئله «کفار و فدا»

از جمله عقاید اصلی مسیحیت، اعتقاد به فدا و کفار و فدا شدن حضرت عیسی علیه السلام برای گناهان مسیحیان و حتی تمام بشر است. از این‌رو کاربرد «کفار» در الهیات مسیحی، مربوط به اصلاح رابطه گناهکاران و خداوند به‌واسطه رنج و عذاب و مرگ حضرت عیسی علیه السلام است (گواهی، ۱۳۹۰، ص ۶۸).

درواقع «فدا» همان نتیجه کفاره مسیح است؛ بنابراین هنگامی که مسیح جان خویش را به‌عنوان کفاره می‌دهد، نتیجه این فدیة که همان فداست، برای شخص گناهکار حاصل می‌شود (الامیر کانی، ۱۸۸۸، ج ۲، ص ۳۳۱).

بنابراین، مرگ فدیةوار حضرت عیسیٰ ﷺ بر روی صلیب به‌سبب گناه نخستین را کفاره شدن مسیح می‌گویند.

با مطالعه انجیل به‌آسانی درمی‌یابیم که حضرت عیسیٰ ﷺ با تمام وجود برای تحقق آرمان‌های رسالت خود تلاش کرده است. البته نباید فراموش کرد که مسیحیان پس از صعود عیسیٰ ﷺ پیوسته گفته‌اند که هدف وی امری ملکوتی بود و او برای کفاره شدن گناهان بشر کشته شده است. بنابراین آنان مایل نیستند که او فردی انقلابی معرفی شود یا کسی وی را شهید بدانند (باغبانی و رسول‌زاده، ۱۳۹۱، ص ۷۷).

در انجیل یوحنا صراحتاً بیان شده است که ملاک رستگاری و نجات در قیامت، اعمال افراد است، نه چیز دیگر؛ و حضرت عیسیٰ ﷺ بنا بر اعمال آنها قضاوت خود را انجام می‌دهد: «و (خداوند) بدو قدرت بخشیده است که داوری هم بکند؛ زیرا که پسر انسان است. ساعتی می‌آید که در آن جمیع کسانی که در قبور می‌باشند، آواز او را خواهند شنید و بیرون خواهند آمد. هر که اعمال نیکو کرد، برای قیامت حیات، و هر که اعمال بد کرد، به‌جهت قیامت داوری» (یوحنا ۵: ۲۸-۲۹). شخصی آمد نزد حضرت عیسیٰ ﷺ و به وی گفت که ای «استاد نیکو»، چه عملی نیکی را انجام دهم تا حیات جاودانی یابم؟ حضرت در پاسخ گفت: «احکام را نگاه دار». بدو گفت: کدام احکام؟ عیسیٰ ﷺ گفت: «قتل مکن؛ زنا مکن؛ دزدی مکن؛ شهادت دروغ مده و پدر و مادر خود را حرمت دار و همسایه خود را مثل نفس خود دوست دار» (متی ۱۹: ۱۶-۱۹؛ مرقس ۱۰: ۱۷-۱۸).

بنابراین، اگر حضرت عیسیٰ ﷺ قائل به مسئله فدا بود، به‌هیچ‌وجه نباید در پاسخ به آن فرد می‌گفت که با حفظ احکام و عمل به شریعت نجات خواهد یافت و به رستگاری ابدی خواهد رسید؛ درحالی‌که اگر حضرت عیسیٰ ﷺ خود را قربانی گناهان بشر می‌دانست، می‌بایست در جواب می‌گفت که هیچ عملی جز ایمان به من، یعنی پسر واقعی خدا، برای نجات و رستگاری ابدی لازم نیست؛ چراکه من خود را برای گناهان بشر قربانی خواهم کرد و در این صورت، عمل به شریعت، دیگر معنایی نخواهد داشت.

در فقرات دیگری از عهد جدید، حضرت عیسیٰ ﷺ از خداوند متعال درخواست می‌کند که او را رستگار کند: «الآن جان من مضطرب است و چه بگویم؟ ای پدر! مرا از این ساعت رستگار کن» (یوحنا ۱۲: ۲۷). جالب است که طبق اعتقاد مسیحیان، فلسفه تجسد حضرت عیسیٰ ﷺ نجات بشر بوده؛ اما در کمال تعجب، طبق متن عهد جدید، حضرت عیسیٰ ﷺ ظاهراً خودش بیش از دیگران نیازمند نجات و رستگاری است. این فقرات نیز می‌تواند شاهد دیگری بر عدم کفاره و فدا بدون حضرت عیسیٰ ﷺ برای گناهان بشر باشد؛ چراکه اگر واقعیت چنین بود، در ابتدا می‌بایست خود حضرت عیسیٰ ﷺ فردی نجات‌یافته و منجی واقعی بشر می‌بود تا درنهایت بتواند دیگران را نیز از مهلکه نجات دهد؛ اما آنچه از فراز یادشده می‌توان برداشت کرد، نقطه مقابل آموزه کفاره و فدا در مسیحیت است.

دیگر شاهد مطالب فوق در رد مسئله کفاره و فدا این است که برخی از الهی‌دانان مسیحی نیز معتقدند که احتمالاً، یا پولس تعالیم عیسی علیه السلام را خوب نفهمیده یا اینکه آنها را عمداً تحریف کرده است. بر این اساس، آنچه پولس می‌گوید، در واقع تحقیر کردن عیسی علیه السلام به‌عنوان یک قربانی است؛ چون وی معتقد است که خود شخص قادر به نجات و رستگاری نیست؛ اما در واقع این سخنان با تعالیم عیسی علیه السلام مغایر و بیگانه است (کرستن، ۱۳۹۰، ص ۳۴۷-۳۴۸). بنابراین آموزه‌های حضرت عیسی علیه السلام درست نقطه‌مقابل مسئله فدا و قربانی شدن برای گناهان بشر است. این نکته را نیز باید خاطرنشان کنیم، از آنجاکه مسئله «تجسد» از لوازم کفاره و فدا شدن حضرت عیسی علیه السلام برای گناهان بشر است، با منتفی شدن این دو، مسئله تجسد نیز از منظر حضرت عیسی علیه السلام سالبه به انتفای موضوع خواهد بود. از همین رو در این اثر، دیگر مسئله تجسد مورد بررسی قرار نگرفته است.

۲-۴. عیسی علیه السلام و آموزه فیض

مسیحیان معتقدند که آموزیدگی، از فیض خدا ناشی می‌شود. فیض را نیز به‌معنای «لطف» می‌دانند؛ یعنی کمک رایگانی که خداوند به آنها، بدون آنکه شایستگی آن را داشته باشند، عطا می‌کند تا به دعوت او مبنی بر فرزندخوانده شدن، لیبیک گویند. بنابراین خاستگاه شایستگی انسان در نزد خدا در زندگی مسیحی این است که خداوند سخاوتمندانه خواسته است انسان را با فیض خویش همراه کند و به‌نوعی منشأ تمام شایستگی انسان نزد خدا، محبت و ایمان او به مسیح است (جمعی از نویسندگان، ۱۳۹۳، ص ۵۳۵-۵۳۹).

مسیحیان معتقدند که شریعت عهد عتیق مقدمه عهد جدید است و با فرارسیدن عهد جدید، مدت شریعت عهد عتیق نیز پایان می‌یابد. بنابراین، الغای احکام تورات در مسیحیت طبق برنامه پیش رفته است. آنها برای این عقیده، به قول پولس در رساله وی به غلاطیان (۲۶-۲۴:۳) استناد می‌کنند: «شریعت لیه ما شد تا (ما را) به مسیح برساند تا از ایمان عادل شمرده شویم؛ لیکن چون ایمان آمد، دیگر زیر دست لیه نیستیم؛ زیرا همگی شما به‌وسیله ایمان در عیسی مسیح علیه السلام پسران خدا می‌باشید» (باغبانی و رسول‌زاده، ۱۳۹۱، ص ۷۶). از این رو مسیحیان معتقدند که شریعت جدید فیض روح‌القدس است که با ایمان به مسیح، به مؤمنان عطا شده است و از طریق محبت عمل می‌کند (جمعی از نویسندگان، ۱۳۹۳، ص ۵۳۰). بر این اساس، مسیحیان معتقدند که شریعت جدید «قانون محبت» نامیده می‌شود؛ زیرا موجب می‌گردد که نه از روی ترس، بلکه به‌سبب محبتی که روح‌القدس به آنها القا کرده است، رفتار کنند. از سوی دیگر، عهد جدید «قانون فیض» نیز نامیده می‌شود؛ زیرا نیروی فیض را به‌واسطه ایمان و آیین‌های فیض‌بخش برای عمل کردن، عطا می‌کند. همچنین «قانون آزادی» نیز نامیده می‌شود؛ زیرا انسان را از رعایت مناسک عبادی و قضایی شریعت رها می‌کند (همان، ص ۵۳۲). با توجه به توضیحاتی که درباره آموزه فیض بیان شد، این آموزه نقطه‌مقابل عمل به شریعت است؛ زیرا آموزیدگی را در فیضی می‌داند که بدون شایستگی افراد، خداوند از طریق روح‌القدس نصیب برخی از آنان می‌کند و تنها شرط آن نیز محبت و ایمان به حضرت عیسی علیه السلام است. این در حالی است که تلاش و کوشش حضرت عیسی علیه السلام در جهت احیای شریعت انبیا بود و در این خصوص بزرگان قوم یهود را مؤاخذه می‌کرد که چرا تابع قوانین

بشری و غیرالهی شده‌اند و چرا فقط در ظواهر شریعت توقف کرده‌اند. از همین رو در جواب فریسیان و کاتبان که به وی خرده می‌گرفتند که چرا با دستان نشسته (طبق آیین یهود) غذا نمی‌خورد، در پاسخ، آنها را سرزنش می‌کرد که چرا شریعت را خالصانه و بدون ریا انجام نمی‌دهند و احکام شریعت خدا را باطل کرده‌اند (مرقس ۷: ۶-۹).

همان‌گونه که بیان شد، حضرت عیسیٰ ﷺ رسالت خود را تکمیل شریعت یهود می‌دانست و در موعظه روی کوه بیان می‌کند که برای تکمیل احکام تورات آمده است، نه الغای آن (متی ۵: ۱۷-۱۹). از این رو پیروان مسیح پس از مصلوب شدن وی، ظاهراً تمام آداب و رسوم شریعت یهود را رعایت می‌کردند و همه‌روزه به معبد می‌رفتند و آیین موسی ﷺ را مانند دیگر یهودیان انجام می‌دادند؛ اگر کسی به دین ایشان درمی‌آمد و مختون نبود، او را الزام می‌کردند که عمل ختان را انجام دهند. تنها فرقیشان با دیگر یهودیان این بود که عیسیٰ ﷺ را همان مسیحی موعود یهودیان می‌دانستند (بی‌ناس، ۱۳۸۱، ص ۶۱).

همچنین هنگامی که شخصی راه و روش سعادت جاوید و نجات را از حضرت عیسیٰ ﷺ پرسید، حضرت التزام به احکام دین را به وی توصیه کرد و برای رسیدن به کمال والاتر، به نوعی به مستحبات شریعت، مانند صدقه دادن از اموال، ایثار و... سفارش نمود. جالب است که آن حضرت سخنی از ایمان به عیسای مصلوب و آموزه‌هایی مانند آموزه فیض برای رسیدن به سعادت ابدی، مطرح نمی‌کند (متی ۱۹: ۱۶-۲۱). با توجه به این فقرات، دستورالعمل واقعی حضرت عیسیٰ ﷺ برای دستیابی به سعادت ابدی و نجات، عمل به واجبات و ترک محرّمات شریعت است و برای حصول کمال بالاتر، عمل به مستحبات را پیشنهاد می‌کند. بدین ترتیب، در تعالیم و آموزه‌های حضرت عیسیٰ ﷺ محوریت با شریعت است، نه آموزه‌هایی مانند فیض و ایمان به شخص عیسی مسیح ﷺ.

در این راستا، برخی از الهی‌دانان مسیحی معتقدند: شگفتی و تعجب اینجاست که طبق نجات‌شناسی پولس، هیچ کس شخصاً به رستگاری دست نمی‌یابد و هیچ کس با اعمال نیک خود و با تغییر روش زندگی خود، راه به جایی نمی‌برد (کرستن، ۱۳۹۰، ص ۳۴۸).

۲-۵. عیسیٰ ﷺ و گناه نخستین

یکی از اصول مهمی که زیربنای اعتقادات مسیحیت را شکل می‌دهد «گناه نخستین» است؛ به گونه‌ای که اگر این آموزه و آموزه «لوهیت» عیسیٰ ﷺ را از قاموس مسیحیت حذف کنیم، شاید دیگر چیزی برای مسیحیت کنونی باقی نماند.

گناه نخستین یا همان گناه ذاتی، یعنی گناهکار بودن ارثی انسان از هبوط آدم ﷺ به بعد؛ از این رو گناه آدم ﷺ کل نسل بشر را فاسد کرد (هاروی، ۱۳۹۲، ص ۲۲۲-۲۲۳). طبق گفته‌های حضرت عیسیٰ ﷺ، وی معتقد نبوده است که ما وارث گناه حضرت آدم ﷺ هستیم و برای گناه او قصاص می‌شویم. این اعتقاد وی را می‌توان از اناجیل استخراج کرد؛ چنان که در انجیل متی می‌فرماید: «زیرا که پسر انسان خواهد آمد در جلال پدر خویش به اتفاق ملائکه خود؛ و در آن وقت، هر کسی را موافق اعمالش جزا خواهد داد» (متی ۱۶: ۲۷).

مؤید اینکه مراد از «پسر انسان» در فقرات یادشده، شخص حضرت عیسیؑ می‌باشد، این است که برخی از مفسران مسیحی عنوان «پسر انسان» را نشان از تواضع و فروتنی حضرت عیسیؑ تفسیر کرده‌اند. از همین رو گفته شده است که عیسیؑ این عنوان را به این دلیل دربارهٔ خود به کار می‌برد که بر فروتنی خویش تأکید کند. بر همین اساس، وی این عنوان را بیش از هشتاد بار (۸۳ بار) در اناجیل برای اشاره به خود به کار برده است. مفسر در ادامه می‌گوید: در واقع «پسر انسان» لقبی برای مسیحای موعود یهودیان بوده است که از باب نمونه، در دانیال ۷: ۱۳-۱۴ به آن اشاره شده است (مک آرتور، ۲۰۰۷، ص ۹۲ و ۱۷۰ و ۳۳۵).

شاهد دیگر بر صحت استدلال یادشده این است که از نظر متی، تمام پیشگویی‌های کتاب مقدس دربارهٔ عیسیؑ محقق شده است و بر شخصیت او انطباق دارد. از این رو متی برای بسیاری از اعمال و اقوال عیسیؑ نمونه‌ای از عهد عتیق را ذکر می‌کند. شباهت بین عیسی و موسیؑ در انجیل متی زیاد است: همان گونه که موسیؑ شریعت قدیم را از کوه سینا برای قوم خود آورد، عیسیؑ نیز شریعت جدید را از موعظهٔ بر فراز کوه بیان کرده است (یوور، ۱۳۸۱، ص ۳۳). بنابراین یکی از ویژگی‌های مهم و جالب انجیل متی تأکید فراوان آن بر تعالیم عهد عتیق است. متی به وقوع پانزده واقعه در زندگی عیسیؑ اشاره می‌کند که عهد عتیق آنها را پیشگویی کرده بود. به نظر می‌رسد که متی مسیحیت و یهودیت را به‌طور کامل جدا از یکدیگر نمی‌داند، بلکه آن را استمرار و تحقق مطالبی می‌داند که در عهد عتیق مطرح شده بود. وی به‌هیچ‌وجه هدف عیسیؑ را منسوخ کردن شریعت موسوی تلقی نمی‌کند؛ بلکه معتقد است هدف عیسیؑ تکمیل و تفسیر شریعت و قوانین موسوی بنحوی است که با هدف واقعی آنها هماهنگ باشد. گاه چنین به نظر می‌رسد که اشتیاق متی به نشان دادن ارتباط نزدیک بین عیسیؑ و عهد عتیق، وی را به ذکر حوادثی در زندگی عیسیؑ سوق می‌دهد که هدفش چیزی جز اثبات تحقق پیشگویی‌های عهد عتیق نیست (پترسون، ۱۳۸۴، ص ۹۵).

بدین ترتیب، یکی از همان پیش‌گویی‌های عهد عتیق دربارهٔ مسیحای موعود یهودیان، آمدن پسر انسان یا همان مسیحای موعود یهودیان در آخرالزمان و داوری میان انسان‌ها با توجه به اعمال آنها بوده است؛ و در اینجا، متی حضرت عیسیؑ را همان پسر انسانی می‌داند که قرار بوده است داوری بین انسان‌ها را انجام دهد. همچنین از آنجاکه در فقرات ذکرشده، متی معتقد است که حضرت عیسیؑ همان مسیحای موعود یهودیان است، پس داوری او نیز باید طبق شریعت یهود باشد؛ چراکه یهودیان ملاک رستگاری را عمل به شریعت می‌دانند.

بنابراین طبق گفتهٔ حضرت عیسیؑ، ملاک پاداش و کیفر انسان‌ها اعمال آنهاست، نه صرف ایمان به شخص عیسی مسیحؑ (طبق آموزهٔ فیض)، بدون هیچ عملی که مطابق شرع باشد. بنابراین با وجود چنین تعالیم الهی از جانب حضرت عیسیؑ، دیگر گناه ذاتی‌ای که مسیحیان به آن معتقدند، بی‌معنا خواهد بود.

همچنین با توجه به اینکه یکی از ویژگی‌های مهم تعالیم حضرت عیسیؑ در عهد جدید استفاده از تمثیل است، آن حضرت بسیاری از تعالیم خود را در قالب تمثیل بیان کرده است. انجیل لوقا نیز از این قاعده مستثنا نیست و حضرت عیسیؑ در این انجیل نیز از تمثیلی استفاده می‌کند و از شخص فقیری به نام *ایلعازر* یاد می‌کند که قبلاً به

بهشت وارد شده است؛ همچنین از شخص ثروتمندی یاد می‌کند که به جهنم رفته و آرزوی ورود به بهشت را دارد (لوقا: ۱۶-۱۹-۲۵). معنای این سخن این است که قبل از مصلوب شدن وی، مردم به بهشت و جهنم وارد می‌شدند و نیازی به «فدا» برای گناه نبوده است؛ حال آنکه اگر مسئله «گناه نخستین» از نظر حضرت عیسیٰ ﷺ از اصول عقاید مسیحیت بود، باید در اینجا این مسئله را مطرح می‌کرد و بیان می‌کرد که بدون کفاره شدن عیسی مسیح ﷺ، کسی نمی‌تواند از بار گران این گناه ذاتی رهایی یابد، و این سخن من نیز صرفاً تمثیلی بیش نیست؛ درحالی‌که مشاهده می‌کنیم حضرت عیسیٰ ﷺ چنین چیزی را بیان نمی‌کند و ملاک رستگاری و عدم آن را عمل به شریعت می‌داند. علاوه بر این، حضرت عیسیٰ ﷺ معتقد است که کودکان پاک‌اند و به گناه ذاتی آلوده نیستند تا اینکه نیاز باشد با فدا شدن حضرت عیسیٰ ﷺ گناهانشان تطهیر شود:

در همان ساعت، شاگردان نزد عیسی آمده، گفتند: چه کس در ملکوت آسمان بزرگ‌تر است؟ آن‌گاه عیسی طفلی طلب نموده، در میان ایشان برپا داشت و گفت: هرآینه به شما می‌گویم تا بازگشت نکنید و مثل طفل کوچ نشوید. هرگز داخل ملکوت آسمان نخواهید شد؛ پس هر که مثل این بچه کوچک، خود را فروتن سازد، همان در ملکوت آسمان بزرگ‌تر است (متی ۱۸: ۱-۴).

در ماجرای دیگر، هنگامی که گروهی قصد داشتند بچه‌های خود را نزد حضرت عیسیٰ ﷺ بیاورند، شاگردان او از این امر ممانعت کردند. در این هنگام حضرت عیسیٰ ﷺ با خشم به آنها گفت: «بگذارید که بچه‌های کوچک نزد من آیند و ایشان را مانع نشوید؛ زیرا ملکوت خدا از امثال اینهاست» (مرقس ۱۰: ۱۳-۱۴؛ متی ۱۹: ۱۳-۱۴). بنابراین حضرت عیسیٰ ﷺ کودکان را ذاتاً پاک و به‌دور از گناه و آلودگی می‌داند. این در حالی است که مسیحیان گناه نخستین یا همان گناه ذاتی را شامل کودکانی که تازه متولد شده‌اند نیز می‌دانند و از همین رو آنها را غسل تعمید می‌دهند. بنابراین وقتی ثابت شود که از دیدگاه حضرت عیسیٰ ﷺ کودکان گناهکار نیستند، این برداشت را می‌توان از کلام او به‌دست آورد که وی معتقد به گناه ذاتی برای انسان‌ها نبوده است.

نتیجه‌گیری

چنانچه از رهگذر این نوشتار معلوم شد، آنچه در تصور اولیه از تعالیم مسیحیت وجود دارد، این است که همه آنها از عقاید بنیان‌گذار آن نشأت گرفته؛ اما چنین تصویری درست نیست؛ زیرا حضرت عیسیٰ ﷺ در اناجیل هم‌نوا، نه‌تنها در پی تأسیس دینی غیر از یهودیت نیست، بلکه درصدد تکمیل و ارتقای آن نیز بوده است. تعالیم، عقاید و آموزه‌هایی هم که مطرح می‌کند، تقریباً در راستای همان معارف توحیدی یهودیت است. از این رو او خود را نبی و پیامبری می‌داند که موظف است رسالت توحیدی خود را به سرانجام برساند و در چنین رسالتی، خبری از اصولی مانند «لوهیت» و «تثلیث» - که در تضاد و تقابل با معارف توحیدی‌اند - خبری نیست؛ و از آنجاکه وی به‌طور تمام و کمال به شریعت و عمل به آن اهتمام داشته است، آموزه‌هایی چون «فیض مسیح» و «کفاره و فدا» و «گناه نخستین»، در تعالیم آن حضرت جایگاهی ندارند، چه رسد به اینکه از اصول آن مذهب باشند. درواقع این شخص پُوس و کلیسا بود که تعالیم توحیدی حضرت عیسیٰ ﷺ را دگرگون ساخت و آن نگاه توحیدی را با خدا جلوه دادن حضرت عیسیٰ ﷺ، دستخوش تغییرات و تحریفات اساسی کرد.

منابع

کتاب مقدس، ترجمه قدیم.

- الامیر کانی، جیمس انس، ۱۸۸۸، *نظام التعليم فی علم اللاهوت القویم*، بیروت، مطبعة الامیر کانی.
- باغبانی، جواد و عباس رسولزاده، ۱۳۹۱، *سناخت مسیحیت*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- بی‌ناس، جان، ۱۳۸۱، *تاریخ جامع ادیان*، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران، علمی فرهنگی.
- پترسون، چارلز اچ، ۱۳۸۴، *عهد جدید کتاب مقدس (خلاصه و تشریح)*، ترجمه محمود رضا قربان صباغ، مشهد، دانشگاه فردوسی مشهد.
- تتیر، محمد طاهر، ۱۳۶۳، *افسانه‌های بت‌پرستی در آیین کلیسا*، ترجمه عبدالرحیم خلخالی، بی‌جا، دارالکتب الاسلامیه.
- تیسن، هنری، بی‌تا، *الهیات مسیحی*، ترجمه طاهوس میکاتیلیان، تهران، حیات ابدی.
- جمعی از نویسندگان، ۱۳۹۳، *تعالیم کلیسای کاتولیک*، گروه مترجمان، قم، دانشگاه ادیان و مذاهب.
- خاچیکی، سارو، ۱۹۸۲، *اصول مسیحیت*، تهران، حیات ابدی.
- خواص، امیر، ۱۳۹۲، *الوهیت در مسیحیت: بررسی تحلیلی و انتقادی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- سلیمانی اردستانی، عبدالرحیم، ۱۳۷۸، *پسر خدا در عهدین و قرآن*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- شارمه، امریتا، ۱۳۸۵، *فرهنگ ادیان*، ترجمه فاطمه سمواتی، تهران، مدحت.
- کارپتیر، همفری، ۱۳۷۴، *عیسی*، ترجمه حسن کامشاد، تهران، طرح نو.
- کرستن، هولگر، ۱۳۹۰، *پیامبر نائشناخته عیسی بن مریم*، ترجمه بهمن رحیمیان، تهران، بهنام.
- گنیر، شارل، ۱۳۹۸، *عیسا*، ترجمه اصغر رستگار، تهران، نگاه.
- گواهی، عبدالرحیم، ۱۳۹۰، *فرهنگ توصیفی ادیان*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- المسیری، عبدالوهاب، ۱۳۸۳، *دائرة‌المعرف یهود، یهودیت و صهیونیسم*، ترجمه مؤسسه فرهنگی مطالعات و پژوهش‌های تاریخ خاورمیانه، تهران، دبیرخانه کنفرانس بین‌المللی حمایت از انتفاضة فلسطین.
- مک الوی میلر، ویلیام، ۱۳۸۲، *تاریخ کلیسای قدیم در امپراطوری روم و ایران*، ترجمه علی نخستین، تهران، اساطیر.
- مک آرتور، جان، ۲۰۰۷، *تفسیر عهد جدید*، بی‌نا، بی‌جا.
- میدیا، ماستر، ۱۹۹۵، *التفسیر التطبیقی للعهد الجدید*، القاهرة، شركة ماستر میدیا.
- میشل، توماس، ۱۳۷۷، *کلام مسیحی*، ترجمه حسین توفیقی، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
- ویلسون، برایان، ۱۳۹۴، *دین مسیح*، ترجمه حسن افشار، تهران، مرکز.
- ویور، مری جو، ۱۳۸۱، *درآمدی به مسیحیت*، ترجمه حسن قنبری، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
- هاروی، ون آستن، ۱۳۹۰، *فرهنگ الهیات مسیحی*، ترجمه جواد طاهری، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- Cross, F. L., & Livingstone, E. A (Eds.), 2005, *The Oxford Dictionary of the Christian Church*, Oxford University Press, USA.
- Ellwood, R. S, 2008, *The Encyclopedia of World Religions*, Infobase Publishing.
- Grudem, W. A, 1994, *Systematic Theology: An Introduction to Biblical Doctrine*, Leicester: Inter-Varsity Press.
- Aquinas, S. T, 2014, *The Summa Theologica: Complete Edition*, Catholic Way Publishing.